

تغییر می کنی؟ شاید!

معرفی دو کتاب و دو فیلم که تغییر را به تصویر می کشند

محمد پارسا اشرفی

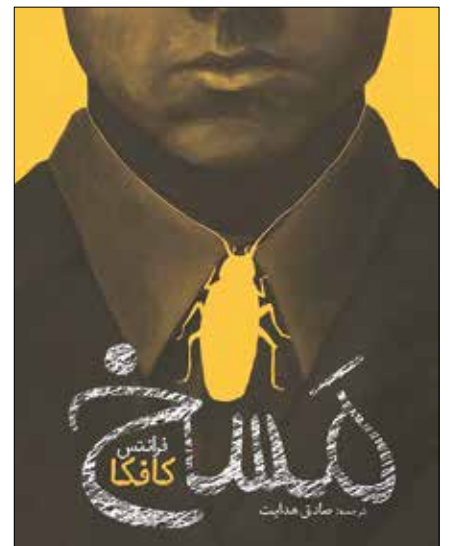
نوجوانه



تغییر کلمه‌ای سنگین و برخی اوقات ترسناک است؛ نیرویی است که پیچیدگی‌های وجود انسان را آشکار می‌کند، هویت را به چالش می‌کشد و انسان را در برابر سیلی از پرسش‌های بی‌پاسخ قرار می‌دهد. گاهی نیز در کشمکش درونی میان دو سویه وجود ما نمایان می‌شود، جایی که نور و تاریکی در درون ما با یکدیگر می‌جنگند. تغییر می‌تواند انسان را یا به سوی رهایی ببرد یا آشوبی درونی. روایت مفهومی به نام تغییر، خواه به سوی مثبت و زیبایش، خواه به سوی تاریک و ناامیدکننده‌اش، هنر می‌خواهد. راوی باید بداند دقیقاً چه بگوید تا مخاطب را به نحو احسن در جریان زندگی شخصیتی قرار دهد که تصمیم به تغییر گرفته است. در میان آثار ادبی و سینمایی، کم نیستند نویسندگان و فیلمنامه‌نویسانی که به سراغ تغییر رفته‌اند و از سختی‌هایش گفته‌اند، از مزایایش یا از بدبختی‌هایی که ممکن است به همراه داشته باشد. من چهار اثر را انتخاب کردم که برای خودم نماد پرداخت خوب از مفهوم تغییر هستند. با من همراه باشید تا بیشتر آنها را بشناسیم.

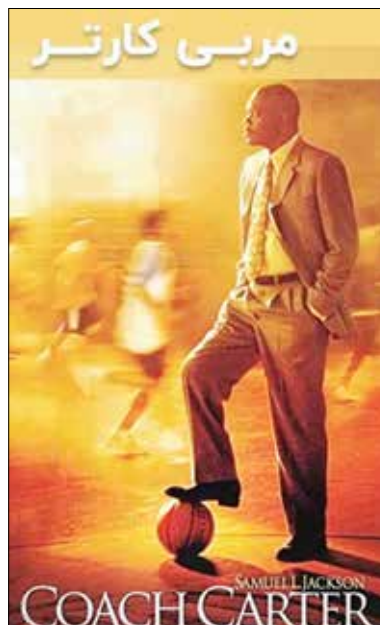
انسانم آرزوست!

می‌شود به یک حشره تبدیل شده است! نگاه و ایده‌ای نو که فرانتس کافکا در داستان عمیق و زیبایش به نام «مسخ» به آن می‌پردازد. کافکا به دوست نزدیکش، ماکس برود و صیت کرد که تمام آثارش را نخوانده بسوزاند. البته ماکس از این دستور اطاعت نکرد و بیشتر آثار کافکا را منتشر کرد و دوست خود را با داستان‌هایی مثل «مسخ» و «محاكمه» به شهرت جهانی رساند. برای من این داستان کوتاه از اهمیت بالایی برخوردار است. اطرافیان و نزدیکان ما در قبال تغییرات ما چه واکنشی دارند؟ کافکا در مسخ به مفاهیم مهم و جالبی اشاره دارد. بعد از تغییرات گریزناک هیچ‌کس مثل قبل او را دوست ندارد و حتی متوجه می‌شود خانواده و عزیزترین کسانی که او را فریب داده‌اند. این تغییر اساسی باعث می‌شود او به باطن افراد پی ببرد. حتی خواهرش که آرزو داشت او را به کلاس موسیقی بفرستد دیگر تاب تحمل او را ندارد. داستان غم‌انگیز گریزناک زامزا نشان‌دهنده بیگانگی است. بیگانگی با ارزش‌ها و اهداف. مسخ کافکا اثر ساده و روانی دارد. خط مستقیمی را دنبال کرده و خواننده را با صحنه‌های ناب و تصاویر منحصر به فردی آشنا می‌کند.



جالب است که هر وقت صحبت از تغییر می‌شود، داستان گریزناک زامزا به یاد می‌آید. نمی‌شود از تغییر صحبت کنیم و از مردی نگوییم که بعد از بیدار شدن از خواب متوجه

مربی دوست داشتنی



هنوز هم اگر جایی ببینم این فیلم را پخش می‌کند، با جان و دل می‌نشینم و تماشا می‌کنم. در دوره راهنمایی بودم که برای اولین بار «مربی کارتر» را دیدم. صحنه‌های ورود یک مربی تازه‌نفس و مقرراتی که نقش او را ساموئل ال جکسون ایفا می‌کند و سختگیری‌های اولیه و موفقیت‌های پایانی تیم بسکتبال مدرسه هنوز در گوشه ذهنم واضح و شفاف است. فیلم مربی کارتر یکی از بهترین فیلم‌هایی است که فرآیند تغییر را به ما نشان می‌دهد. فرآیند تغییر عادت‌های غلط و جانفشانی برای اهداف بزرگ و درخشان. مربی تازه مدرسه وقتی می‌بیند دانش‌آموزان فقط به فکر بسکتبال و بازی در سالن ورزشی هستند و در عین حال از درس و امتحان دوری می‌کنند و دوروبر خلاف می‌گردند، عهد می‌بندد که آنها را تغییر دهد و سر به راه‌شان کند. یقیناً همه افراد به یک شکل به تغییر پاسخ نمی‌دهند. در این بین برخی دانش‌آموزان هستند که در دوراهی شرکت در مسابقات بسکتبال بین مدارس ایالت‌های آمریکا و خلافت‌کار شدن، خلافت‌کاری را انتخاب می‌کنند! و یک مربی خوب و کاربلد هیچ‌وقت جانی‌زند. می‌ماند، می‌جنگد و پسران مدرسه را راهنمایی کند. آیامی‌شود هم به درس و بحث مدرسه رسیدگی کرد و هم پیروز مسابقات بسکتبال بود؟ به نظر من بد نیست برای یک بار هم که شده فیلم مربی کارتر را ببینید.

داروی شگفت‌انگیز



تغییر شخصیت. از آن دست تغییرات مورد علاقه خوانندگان کتاب که البته باید ظریف و بی‌نقص انجام شود. شاید بد نباشد سراغ اثر بی‌تکرار رابرت لویی استیونسون برویم. کتاب زیبای «دکتر جکیل و آقای هاید». در این داستان جذاب، دکتر جکیل که راجع به دوگانگی شخصیت کنج‌کاو شده، دارویی می‌سازد تا جنبه‌های خوبش را از بد جدا کند. جنبه‌های بد دکتر جکیل در شمایل فردی خشن و بی‌رحم به نام هاید در

می‌آید. این کتاب به توضیح مفاهیم بسیاری می‌پردازد. مثل این‌که افراد همیشه درگیر نبردی بین آنچه در درون‌شان جریان دارد و آنچه در ظاهر نشان می‌دهند، هستند. استیونسون به خوبی شرارت را زیر ذره‌بین می‌گذارد. آقای هاید به روشنی نماد اعمال زشت و شیطانی است. اعمالی که احتمال دارد هرکدام از ما هم وسوسه شویم به سمت آنها برویم و با تغییری ناگهانی، زندگی‌مان را دچار تنش کنیم. مهم است که چه زمان افسار نفس خود را به دست بگیریم و به چاه نیفتیم. قصه خیر و شری که نویسنده اسکاتلندی روایت کرده، جزو ادبیات گوتیک به حساب می‌آید؛ ادبیاتی که به فضاهای تاریک و پررمز و راز، ترس، جادو، امور مافوق طبیعت و کابوسش مشهور است. خواندن این کتاب شما را خسته نمی‌کند و با شخصیت‌پردازی و توصیفات عالی نویسنده، تجربه خوبی برایتان رقم خواهد خورد.

می‌دوم پس هستم...



گاهی اوقات برای رسیدن به خواسته‌ها باید تغییر کرد و برای این تغییر، ناهمخوانی مسیر و هدف مورد علاقه‌ات با شرایط و موقعیتی که در آن متولد شدی و رشد کردی، دیگر برایت اهمیت ندارد. می‌دوی، زحمت می‌کشی، بزرگ می‌شوی و باز هم می‌دوی. فیلم «دونده» اثر امیر نادری و محصول کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، قصه پسری است در آبادان. پسری که تک‌وتنها در این

عالم روزگار می‌گذراند. نامش امیر است و رویایش رفتن از جنوب ایران به جایی دیگر و پرواز از قفسی است که برای خودش ساخته. می‌خواهد تنهایی را در هم بشکند و آن سوی آب‌های خورشنگ خلیج فارس را هم ببیند.

او کار می‌کند و سعی دارد شرایط مناسبی برای خودش فراهم کند. بطری آب می‌فروشد، کشش واکس می‌زند و در نهایت با اصرار وارد مدرسه می‌شود تا الفبا یاد بگیرد. تمرین‌ها و تلاش مداوم امیر برای یادگیری الفبا نشان از یک تغییر دارد. تغییر در سبک زندگی. صحنه‌ای که امیر و همزمان با پرواز هواپیما، با فریاد و صدای بلند حروف الفبا را یک‌به‌یک برای خودش تکرار می‌کند در ذهن من ماندگار و جاودانه شده است. در نوشتن داستان این فیلم، بهروز غریب‌پور به امیر نادری کمک کرده و تدوینگر این اثر نیز بهرام بیضایی است.